

گشوف زبان فارسی

پروفسور ی.ت.پ.د بروین
ترجه کوشیارپارسی



این سخنرانی به مناسبت دریافت کرسی استادی «ممتاز»
در رشته تاریخ فرهنگ ایران پس از اسلام در تاریخ نهم ماه
مارس ۱۹۹۰ در دانشگاه «لیدن» هلند ایراد شده است.

خانمها، آقایان

Sermo Fere Persicus

«کتاب طلایی^۱»، نوشته «توماس مور»^۲ که در آن از آرمانشهر^۳ سخن به میان
می آید، نمونه ای درخشان از جغرافیای افسانه ای در ادبیات است. مور با آفرینش «جزیره ای که
وجود ندارد - ناکجا آباد یا نیست در جهان-»، به مثابه اهل ذوقی مدرن به آفرینش سرزمینی
مبادرت ورزید و آن را با نقشه ای جالب توجه - جزیره ها در این مورد خاص ارجحیت پیدا
می کنند - شرایط خوب آب و هوا (یا خاک مرغوب)، مردمی با تاریخ، نظام دولتی و فرهنگ
آراست. این سرزمین البته زبان و الفبایی جداگانه داشت.

توماس مور شرح می دهد که ساکنان آرمانشهر از نسل یونانیان بودند؛ آنگونه که از
نام شهرها و آدمهایش برمی آید. اما مردم به زبان «sermo fere persicus»، زبانی کاملاً شبیه

به زبان پارسی سخن می‌گفتند. این نظر پرورده نمی‌شود. خواننده، در باره آرمانشهر به چیزی بیش از چند نام که بی‌گمان ریشه ایرانی دارند برخورد نمی‌کند. [۱] به نظر من، مور خواسته است که با ذکر این جزئیات به داستانش شکلی واقعی بدهد. اما زبان پارسی برای دانشوری که در آغاز قرن شانزدهم اثری خلق می‌کرد، چه اندازه واقعی بود؟ یا برای این که سنوال را کلی‌تر طرح کرده باشیم، اروپایی فاضلِ معاصر، مور، در باره زبان پارسی و کشوری که در آن به این زبان گفتگو می‌شد؛ چه می‌دانست؟

مسیحیت، از آغاز قرون وسطا با کشورهای اسلامی رابطه داشت. دانش اروپا، بسی پیش‌تر از قرن شانزدهم به مهمترین زبان مسلمانان یعنی زبان عربی دل بسته بود. از زمان جنگهای صلیبی نیز با ترکها رابطه مستقیم داشت، گرچه زیانشان هنوز ناشناخته مانده بود. بخشی از خاورمیانه که در آن سوی میان رودان (بین‌النهرین) سرزمین ایران آن زمان؛ از چشم‌رس اروپاییان دور مانده بود. منابع آشنایی اندکی وجود داشت و جهانگردانی که به شرق دور می‌رفتند، تنها با یادداشتهایی کمرنگ و ناقص، بازمی‌گشتند.

یکی از بهترین نمایندگان اروپایی در قرون وسطا، «روی گوتزالز دِ کلاویو»^۴ سفیر اسپانیایی بود که در فاصله سالهای ۱۴۰۳ و ۱۴۰۶ به شمال ایران سفر کرد تا از دربار تیمورلنگ در سمرقند دیدار کند. در سفرنامه‌اش می‌خوانیم که تا آسیای میانه و سواحل رودخانه آمودریا (اوکسوس^۵) که مرز ایران بود، به زبان پارسی سخن می‌گفتند. در آنسوی رودخانه زبان مغولی رواج داشت و الفبایشان نیز گونه‌ای دیگر بود. [۲]

کلاویو نکته خاص دیگری در باره این زبان پارسی به دست نمی‌دهد، همانگونه که مور نیز بعدها در آرمانشهرش چیز زیادی نمی‌گوید. خوانندگان این سفرنامه مشهور تنها این نکته را درمی‌یافتند که زبان پارسی را به پارسیانی نسبت دهند که از طریق آثار نویسندگان کلاسیک شناخته بودند برای آن که «هرودوت»، «گزنفون» و «تسیاس» و نویسندگان دیگر عهد باستان را می‌شناخت و با تاریخ هخامنشیان، پارتها و ساسانیان نیز آشنا بود. روابط یونانیان و رومیان با ایران باستان در آثار قابل دسترسی غربیان، به خوبی بازگو شده بود. البته که این آشنایی سرشار از تصورات غلط و اشتباه بود. زبانهای ایرانی پیش از اسلام به کلی ناشناخته مانده بود. تنها زمانی که متنهای اوستایی، پارسی باستان، پهلوی و زبانهای دیگر ایرانی شناخته و کشف شد، بخشی از نادانسته‌های غربیان رخ نمود. آشنایی دوباره و تازه‌تر با ایران باستان در اواسط سده هجدهم آغاز شد. حتی در قرن بیستم زبانهای ایرانی‌ای کشف شده است که پیش از این ناشناخته مانده بود.

Lingua Persica

آشنایی با زبان پارسی در مجموع از طریق دیگری دست داد. همین جا روشن کنیم که

منظورم از زبان پارسی همان «پارسی نوین» است که در اصطلاح زبان‌شناسی به کار می‌رود. پارسی نوین، نامی است که در جدول تقسیم‌بندی زبانهای هند و اروپایی آمده است. پارسی نوین، جوانه‌ای زنده از شاخهٔ جنوب غربی گروه زبانهای پارسی است که از لهجتهای در استان «فارس»^۶ یا به قول قدما «پرسیس»^۷ سرچشمه می‌گیرد. رابطه و علت تاریخی - تاریخ زبان - چنین تعبیری تا پایان سدهٔ هجدهم ناشناخته بود. در پژوهشهای زبان‌شناسی که در پیش از پیدایش زبان‌شناسی هند و اروپایی انجام می‌گرفت، از «لینگو آرسیکا»^۸ سخن به میان بود.

در بارهٔ زمان و مکان دقیق کشف زبان پارسی نمی‌توانم چیزی بگویم. می‌توان گفت که در اوایل سدهٔ شانزدهم در غرب هیچ آشنایی با آن وجود نداشته است - آرمانشهر توماس مور می‌تواند شاهد خوبی بر این مدعا باشد. در طول همین قرن امکانات آشنایی بیشتر با ایران آن زمان فراهم شد. در این دوره توجه اروپاییان به کشورهای آسیایی جلب شد. اما این تنها علت نبود. در همین دوره، ایران به خاطر قدرت گرفتن سلسلهٔ صفویان جاذبهٔ سیاسی خاصی یافت. در غرب، این سلسله را «خاندان صوفی بزرگ» می‌نامیدند. به علاوه، پارسی، زبانی جهانی شده بود که جایگاهی والا در فرهنگ ترکان عثمانی و مغولان هندی داشت. هر کسی که در سدهٔ شانزدهم و سدهٔ هفدهم به عنوان بازرگان و یا نمایندهٔ سیاسی (دیپلمات) - ماجراجو یا دانشمند - به کشورهای اسلامی میان بالکان و بنگال سفر می‌کرد، با زبان پارسی سروکار می‌یافت. در این سرزمینها زبان پارسی، مهم‌ترین راه رابطه گرفتن با دولتهای مسلمان بود؛ به همان گونه که زبان فرانسه زبان سیاسی اروپای آن زمان شده بود. حالا که تماس با آسیا همه‌جانبه‌تر شده بود، بخت دستیابی به نوشته‌های پارسی نیز در اروپا افزایش یافته بود. تا پایان قرن شانزدهم تعداد این دست‌نوشته‌ها اندک و نادر بودند.

از اواسط سدهٔ شانزدهم می‌توان توجه و آشنایی مستقیم‌تری با زبان پارسی را در بعضی نقاط اروپا یافت. به ویژه ایتالیا، پیش‌تر از کشورهای دیگر، به نوشته‌های پارسی توجه نموده است.

با این حال، تنها یک کشور اروپایی است که زبان پارسی را کشف کرده است. منظورم این است که تنها یک کشور، دستیابی به این زبان را مبنایی برای رابطه و آشنایی بیشتر تا حد تحقیقات دانشگاهی قرار داده است. این کشف در هلند انجام گرفته است.

زبان پارسی و هلند

داستان این کشف، با سفری از «لیدن»^۹ - شهری در هلند - به آنتورپن^{۱۰} یا «آنور»، شهری در بلژیک کنونی - در بهار سال ۱۵۸۴ آغاز می‌شود. مسافر یابنده «فرانس فان رافلینگن»^{۱۱} نام دارد که با نام «فرانسیسکوس رافلینگیوس»^{۱۲} نیز شناخته شده است. او

داماد چاپچی و ناشر معروف «آنتورپی کریستوفل پلاتاین»^{۱۳} بود. او پیش از آن که مسئولیت مؤسسه‌ای واقع در خیابان «بری» را از سوی «پلاتاین» بپذیرد، به لیدن آمد. «رافلینگیوس» پیش از آن در کار انتشار بیلیارگیا^{۱۴} چاپ یادگاری کتاب مقدس به هفت زبان، که به شاه فیلیپ دوم تقدیم شده بود، همکاری داشت. او به عنوان کسی که به زبانهای شرقی آشنا بود، بخشی از کار ترجمه را به عهده داشت. در حین این کار، یک کتاب عهد عتیق - اسفار پنجگانه^{۱۵} دریافت کرد که به سال ۱۵۴۶ توسط چاپخانه‌ای یهودی در «قسطنطنیه منتشر شده بود. [۳] این کتاب نیز چندزبانه بود: جز زبان عبری، به سه زبان شرقی دیگر نیز ترجمه شده بود که پارسی نیز از جمله آن زبانها بود. مترجم، «یاکوب بن یوزف تاووس»^{۱۶} یک خاخام ایرانی بود که زبان مادری‌اش را در مدرسه موسی هامون^{۱۷} که پزشک دربار سلطان سلیمان عثمانی بود، می‌آموخت. او در زمان انتشار این کتاب چندزبانه، زنده بوده است. طبق معمول یهودیان ایران، متن پارسی با الفبای عبری با اضافه نشانه‌هایی برای بعضی از حروف پارسی نوشته شده بود. زبان ترجمه هم ویژگیهای خاص یهودی - پارسی داشت که در مقایسه با زبان نوشتاری مسلمانان، از زیبایی پارسی باستان نشان داشت. [۴]

«رافلینگیوس» بی‌گمان از این متن نوشته شده با الفبای عبری که واژگانی چند از آن به واژگان هلندی شبیه بودند، به شگفت آمده بوده است. کشف، زمانی معنای علمی‌اش را می‌یابد که در چارچوب برداشت‌های پیشین و با بهره‌گیری از آنها گامی نو برداشته باشد. این چارچوب اکنون آماده بود. محیط دور و بر «رافلینگیوس» در کار گسترش و ترویج زبان مادری بود. مؤسسه «پلاتاین» مجموعه‌ای کتاب در زمینه دستور زبان، واژه‌نامه و در مجموع برتری‌ها و امتیازات زبان هلندی انتشار داده بود. این چاپخانه‌دار (ناشر) فرانسوی‌الاصل، زبان هلندی را به خوبی آموخته بود و کتابی به نام «گنجینه زبان هلندی»^{۱۸} شامل مثل‌ها و اصطلاحات منطقه «بزابانت»^{۱۹} به سال ۱۵۷۳ نوشته بود. یکی از دوستان نزدیک او «یوانس گورویوس بیکانوس»^{۲۰} پزشک بود که به تاریخ زبانها علاقه وافر و در زمینه هنر ریشه‌یابی لغات - فقه‌اللغه - استعداد داشت. هم او پژوهشنامه پر برگ و ماندنی‌اش را با نام «سرچشمه آنتورپین - آنور» نوشت که «پلاتاین» در سال ۱۵۶۹ انتشار داده است. در این کتاب، عنوان شده است که لهجه «آنوری» از زبان کیمریان ریشه گرفته و از مکان اولیه‌اش در حوالی دریای خزر به اروپای غربی آورده شده است. «بیکانوس» براساس این ریشه و خویشاوندی نتیجه گرفته بود که زبان هلندی قرن شانزدهم بیشتر به زبان باستانی انسان نزدیک است تا به زبانهایی با اعتبار فرهنگی بیشتر؛ نظیر زبانهای یونانی و لاتین یا حتی عبری. [۵]

بسیار کم اتفاق افتاده است که یک کتاب علمی همچون کتاب ریشه‌ها^{۲۱} بیکانوس با واکنشهای شدید مخالف روبرو شده باشد. هنوز هم ناقدان و روزنامه‌نگارانی که قصد مقابله با

شوینسم زبانی را دارند، از او مثال می آورند و مرده اش را چوب می زنند. سنت مقابله با او اندکی پس از انتشار کتابش، شکل گرفت. اما در مقابل کسانی نیز بودند که از نخست نسبت به عقاید او توجه شایان نشان دادند. یکی از دلایل جدی گرفتن بیکن را می توان در این دانست که دانشگاه لیدن در سال ۱۵۸۱ کتاب او را به کتابخانه تازه تأسیس این دانشگاه اهدا کرد. [۶] «اسپنخل^{۲۲}» در کتابش مناظره در باره هنر زبان هلندی^{۲۳} منتشر شده به سال ۱۵۸۴ توسط شعبه لیدن پلاتتاین، با تحسین از نظریات او یاد می کند که: «زبان هلندی را قدیم ترین و کامل ترین زبان جهان» می داند. و «این که این زبان اصل بیشتر زبانهای جهان بوده است.» کوشش برای استقلال زبان هلندی به مثابه زبانی کامل در زمینه های علمی و ادبی، همیشه به گونه قابل توجهی از نظریات «بیکانوس» بهره گرفته است. او گرچه با تعدادی از نامهای مکانهایی در مناطق ایرانی زبان آشنا بود و آنها را در زمره زبانهای هندو - سکایی نامیده بود، هیچ آشنایی با زبان پارسی نداشت. [۸]

«رافلینگیوس»، بهترین پایه و زمینه را برای کشف زبان پارسی در دست داشت. در هجدهم ماه مه ۱۵۸۴، پس از بازگشت از لیدن بی درنگ نامه ای به تاریخنگار و لاتین شناس اهل لیدن؛ «یوستوس لپسیوس»^{۲۴} در باره واژه نامه پارسی اش نوشت. [۹] به وضوح در نامه اش بحثی را آغاز می کند و می خواهد به لپسیوس نشان دهد که «پارسیان چه اندازه با کیمیران مورد اشاره بیکانوس ربط دارند.» [۱۰] او فهرستی از واژگانی را که در یادداشت هایش به هنگام مطالعه اسفار پنجگانه - عهد عتیق اثر «تاووس» خاخام نوشته بود، برای او فرستاد. در نامه اش قول داد که کتابهای دیگری نیز برای او تهیه کند و بفرستد تا او همراه با «اسکالیئر»^{۲۵} که در فرانسه می زیست - بتوانند فهرست جامع تری تهیه کنند. «رافلینگیوس» احتمالاً انتظار داشت که قضاوت این دو استاد را در باره ریشه های واژگان پارسی بداند. خود او راه محافظه کارانه ای در پیش گرفت و عقاید مختلفی در باره ریشه های اشتراک زبانهای شرقی مثل ترکی، عربی و آرامی^{۲۶} و همچنین ریشه این زبانها با زبانهای ژرمنی، یونانی و لاتین ابراز کرد.

واکنش «لپسیوس» در نامه مورخ سپتامبر ۱۵۸۴ خلاصه شده است. او علاقه اش را به اشتراک ریشه واژگان پارسی با زبانهای ژرمنی ابراز کرده، و درخواست کرده است که منابع و کتابها برایش ارسال شود. زیرا در جلد دوم اثرش به نام گزیده ها^{۲۷} می خواهد فصلی را به این مسئله اختصاص دهد. این باید علاقه ای زودگذر بوده باشد، زیرا در جلدهای چاپ شده کتاب او که در سال ۱۵۸۵ انتشار یافت هیچ نشانی از این موضوع یافته نمی شود. [۱۱] سالها بعد، پس از ترک لیدن، «لپسیوس» دوباره به این موضوع پرداخت. در نامه ای که حدود اواخر سال ۱۵۹۸ یا آغاز ۱۵۹۹ نوشته، نظرش را در باره فهرستی از واژگان بیان می کند که در

ترجمه‌های لاتین و یا هلندی از زبان پارسی یافته می‌شوند. از همان بیان کوتاهش می‌توان پی برد که در مورد رابطه خاص میان زبان پارسی و زبان هلندی متقاعد نشده است. درست مثل هم‌ریشگی و آمیختگی که میان زبان لاتین و بسیاری زبانها وجود دارد و حتی در موارد معدودی این هم‌ریشگی زبانها را با زبان ایتالیایی نیز می‌توان دید. [۱۲]

این مسأله برای لیبسیوس به خاطر اومانیست بودنش چندان جالب نبود. ریشه توجه او را در تحولات سالهای دهه نود سده شانزدهم و توجه دیگران به این مسئله باید جست. در ۱۵۹۷ دانشمند هلندی دیگری به نام «بوناونتورا ولکانیوس»^{۲۸} در رساله‌ای در باره زبان گوته‌ها، فهرستی از واژگان پارسی به دست داد و به علاوه نمونه‌ای از زبان ترجمه آغاز کتاب جنسیس^{۲۹} از برگردان فارسی «تاووس» خاخام ارانه کرد. [۱۳] «رافلینگیوس» که «ولکانیوس»، در رساله‌اش از نظریات او بهره گرفته بود؛ در این زمینه دانش نویافته خود را در سطح وسیع منتشر کرده بود. کشیش «آبراهام فان در میل»^{۳۰} نیز در کتابش «زبان بلژیکی»^{۳۱} در سال ۱۶۱۲ که به ریشه‌های مشترک زبانهای هلندی، لاتین، یونانی و پارسی پرداخته است، بهره فراوانی از پژوهشهای «رافلینگیوس»، از طریق یادداشت‌های «مارنیکس فان سنت آلدخونده»^{۳۲} گرفته است. [۱۴]

زبان پارسی به طور اتفاقی از میان بحثهایی در باره کیفیت زبان هلندی سر برآورده بود. استدلال در باره قدمت زبان و در نتیجه ارزش فرهنگی‌اش بر پایه مقایسه و شباهت شگفت‌انگیزش با زبانی از سرزمینهای دوردست و در عین حال زبانی متعلق به دوران باستان با ارزشهای فرهنگی استوار شده بود. بسیاری از این مقایسه‌ها و تطبیقات، به خودی خود درست بودند. شباهت واژگانی چون: «مادر»، «پدر»، «دختر» و «برادر» با واژگان هلندی: «مادر» (moeder)، «فادر» (vader)، «دختر» (dochter) و «برودر» (broeder)، شباهت «در» به «دور» (deur)، یا «نه» به «نی» (nee)، یا شباهت واقعی اعداد در هر دو زبان و تکرار این هم‌ریشگی در پژوهشها، منجر به این شد که بعدها این دو زبان در تقسیم‌بندی زبان‌شناسی، در خانواده زبانهای هند و اروپایی قرار گرفتند. اما در فهرستهای قدیمی، به خاطر آشنایی اندک با زبان پارسی بسیاری خطاها نیز رخ نموده است. واژگان عبری موجود در زبان پارسی، که در دستنوشته‌ها با الفبای عبری یافته شده بود؛ به اشتباه هم ریشه با واژگان هلندی تشخیص داده شدند که معنایشان هیچ ربطی به هم ندارد. از آن جمله‌اند واژه عبری «احتراز» که با واژه «آخترات» (achtraet) به معنای رهنمود بسیار دیرتر از موعد یا نوشدارو و پس از مرگ سهراب - هم‌ریشه تشخیص داده شد و یا واژه «اول» به معنای نخست که هم ریشه «آنفال» (anvael) - به معنای حمله - شناخته شده بود. یکی دیگر از اشتباهات جالب توجه، مقایسه واژه «کشتی» (kashti) که در نوشته‌های عبری به «kasti» بدل شده بود، با واژه «کیست» (kist) -

به معنای جعبه و یا تابوت - بود. علت این اشتباه را باید در خود نوشته کتاب مقدس جست که واژه پارسی «ارک Ark» را برای آن انتخاب کرده‌اند. واژه‌ای که در لاتین همان «Arca» است و معنای اصلی آن، «کیف» یا «چمدان» یا «جعبه» است.

نادرست است که با این شناسایی ابتدایی از ریشه‌های مشترک، نظریه هم‌خانوادگی زبانهای هند و اروپایی را نشان دهیم. [۱۶] تا زمانی که زبانهای قدیمی آسیا و به خصوص زبانهای هند و ایرانی ناشناخته مانده بودند، نظر واقعی و واقع‌گرایانه‌ای در مورد رابطه اینها وجود نداشت. دیدگاه قدیمی در باره ریشه‌های مشترک زبان پارسی با هلندی، توسط «آناوس ای»^{۳۳} در کتاب تاریخ زبان هلندی نوشته شده در دهه اول قرن نوزدهم، جدی گرفته شد. [۱۷]

مطالعات پارسی «اسکالیژر»

«رافلینگیوس» در نامه‌ای که در ماه مه ۱۵۸۴ به «لیسیوس» به نام «یوزفوس یوستوس اسکالیژر»^{۳۴} اشاره می‌کند که به زبان پارسی علاقه و اشتیاق نشان می‌دهد. از همین اشاره‌اش می‌توان پی برد که او احتمالاً با پژوهشهای علمی «اسکالیژر» در آن سالها آشنایی داشته است. در چاپ نخست پژوهشنامه اسکالیژر به نام *De emendatione temporum* - در اصلاح سالنامه - که در سال ۱۵۸۳ و در پاریس نشر یافته است، او به سالشماری ایرانی پرداخته است و همانجا به آخرین سالنامه خورشیدی براساس سالنمای زرتشتی، که در زمان سلطان جلال‌الدین ملکشاه مسلمان - در قرن یازدهم میلادی - ساخته شده است، اشاره کرده است. اسکالیژر حتی از «نوروز جلالی» نام برده است. او در کتابش به نکات بسیاری از تاریخ ایران و سالشماری می‌پردازد. در مطالعه نامه‌های پادشاهان ایران، نام ماهها و واژگان تاریخی زحمت بسیار کشیده است و از آن طریق خواسته است که معنای این واژگان پارسی را به دست دهد.

آشنایی «اسکالیژر» با زبان پارسی در آن زمان محدود بود. دانش اولیه‌اش را از طریق نامه‌نگاری با «ایگناسیوس آنتاکیتی»^{۳۵} که به نظرش به زبان پارسی تسلط کامل داشت و او را «استاد فارسی‌دان» می‌نامید، به دست آورده بود. در اولین چاپ کتاب «اسکالیژر» همه واژگان پارسی با الفبای عبری نوشته شده‌اند. در چاپ دوم کتاب که به سال ۱۵۹۸ و در لیدن انتشار یافت، این واژگان با الفبای عربی نوشته شد. اما از غلطهای املایی موجود می‌توان فهمید که خواندن و نوشتن پارسی با الفبای عربی، چه اندازه برایش مشکل بوده است.

پس از مرگ «رافلینگیوس» در ۱۵۹۷، نظارت بر میراث پژوهشهای علمی‌اش در لیدن به همکارش «اسکالیژر» رسید. در کتابخانه دانشگاه لیدن مجموعه‌ای به نام «لغت‌نامه پارسی»^{۳۶} موجود و نگهداری می‌شود که امضای اسکالیژر را به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۶۰۷ دارد. [۱۸] این

مجموعه، شامل فهرستی مرتب از واژگان پایه‌ای پارسی در ۶۳ صفحه است که به عبری نوشته شده‌اند. به عنوان شرح در بسیاری از حواشی این مجموعه واژگانی به عبری، آرامی، یونانی، عبری و ترکی نوشته شده است و به کرات نکات دستوری یادآوری شده‌اند.

اساس این دستنوشته، مجموعه یادداشتهای متعلق به «رافلینگیوس» بوده است، اما گفتن این که چه بخشی از این اثر را - که هیچگاه چاپ نشده است - کدام یک از این دو استاد تهیه کرده‌اند، مشکل می‌نماید. بدیهی است که سهم اسکالیژر بسی بیشتر از یادداشتهای ساده و اولیه همکار پیشین‌اش بوده است. براساس یادداشتهای اولیه‌ای که از «اسکالیژر» به جای مانده است می‌توان به کوشش پیوسته او در باره زبان پارسی و درک دستور زبان پارسی بدون استفاده از کتابهای کمکی پی برد. [۱۹] ظواهر تاریخ زبان‌شناسانه که معاصران او برایش اهمیت زیادی قائل بودند، به نظر «اسکالیژر» چندان مهم نمی‌نمود. در نامه‌هایی که در زمان کار روی این مجموعه نوشته‌ست با تحقیر از آن یاد می‌کند و آن را «ژرمن‌گرایی» می‌نامد: کوشش برای تنویر کردن ریشه‌های مشترک زبانهای ژرمن با زبانی باستانی با کمک چند واژه پارسی. [۲۰] برای اسکالیژر زبان فارسی به همان اندازه زبان ترکی جالب توجه بود؛ زیرا که دروازه‌های آشنایی با فرهنگ و تاریخی ناشناخته را می‌گشود.

دانشجویان زبان پارسی در قرن پانزدهم

پژوهشهای اسکالیژر در زمینه زبان پارسی توسط نسل بعدی شرق‌شناسان لیدن دنبال شد. عنوان رساله «ویلهلیمینا جوبنیل»^{۳۷} «دانشجویان زبان عربی در قرن هفدهم» [۲۱]، این نکته مهم را که دانشوران هلندی به زبانهای مختلف شرقی توجه خاص داشتند، پرده‌پوشی می‌کند. پارسی، زبان مورد علاقه بسیاری بود. هلند در سرمایه‌گذاری روی مطالعات پارسی در طی سده هفدهم در مقایسه با کشورهای دیگر اروپا، بی‌اغراق پیشگام بوده است. در لیدن برای نخستین بار کتابهایی برای آموزش زبان پارسی تهیه شد که مورد استفاده دانشوران غربی قرار گرفت. دستور زبان نوشته لونیس دِ دیوولس [۲۲] Louis de Dieuولس، واژه‌نامه نوشته «پاکوب گولیوس» [۲۳] و انتشار یکی از متنهای کلاسیک پارسی؛ گلستان سعدی توسط شاگرد گولیوس به نام «جنتیوس» [۲۴] از آن جمله‌اند. در کنار گولیوس، «ارپنیوس»^{۳۸} و «وارنز»^{۳۹} نیز در کار گردآوری متنهای پارسی در شرق بوده‌اند و تا آنجا که ممکن بوده است نمونه‌هایی را به هلند آورده‌اند.

Oratio pro lingua persica

در بیست و سوم فوریه ۱۷۰۱، - حدود ۲۹۱ سال پیش - «آدریان رالاند»^{۴۰} در سخنرانی‌اش به زبان لاتین در دانشگاه «اوترخت»، با عنوان «زبان پارسی و زبانهای هم‌ریشه»

شرقی»، پژوهش در زبانهای شرقی را مطرح کرد. [۲۵]

رلاند در آغاز سده هجدهم این سؤال را طرح کرد که چه انگیزه‌ای برای دانش پژوهان «بزرگوار» قرن هفدهم وجود داشته است که به چنین دستاوردهای پرثمری رسیده‌اند. او خلاف جریان معمول و پذیرفته‌زمان شنا می‌کرد: در هلند (سرزمینهای پایین دست) در برابر فرهنگها و تمدن بیگانه بی تفاوتی وجود دارد. پژوهشهای شرق شناسی به دلیل قضاوت تنگ نظرانه در باره فایده این پژوهشها رد می‌شود.

«چنین استدلال می‌شود که تلف کردن وقت برسر فراگیری زبانهایی که هرچه هم تمام و کمال آموخته باشیم، در ایجاد رابطه و گفتگو به کارمان نمی‌آید؛ چه سودی دارد؟ ما با عربها و پارسیان و مردمی که درچنین فاصله دوری از ما زندگی می‌کنند؛ چه رابطه‌ای می‌توانیم داشته باشیم؟ هر کسی که خیال سفر به آن سرزمینها را دارد، شاید برای خودش سودی می‌جوید، اما به ما که خیال نداریم پایمان را از مرزهای سرزمین پدري فراتر بگذاریم چه مربوط» [۲۶]

«رلاند» اشاره می‌کند که «دانش اروپایی» ادعا دارد که به اندازه کافی غنی است و از گشادگی و رابطه با فرهنگها و مردم بیرون از غرب مسیحی، سر باز می‌زند.

«رلاند» علیه چنین ذهنیتی و به نفع پژوهشهای شرق شناسی و به خصوص مطالعات پارسی ایستادگی می‌کند. انتخاب او البته اتفاقی نبود: دلیل توجه خاص او به زبان پارسی را می‌توان در نوشته‌های گوناگونش دید. زبان پارسی به نظر «رلاند»، زبانی بود که به‌طور استثنایی ریشه‌های زبان انسان باستانی را به خوبی حفظ کرده بود. در یکی از رسالاتش میان سالهای ۱۷۰۶ و ۱۷۰۸ به چاپ رسیده است، به کمک پاره‌ای واژگان پارسی، در صدد اثبات این نکته برمی‌آید که زیستگاه اولیه «سکا»ها - اجداد پارسیان - آذربایجان بوده است. بشر که از بهشت رانده شد، نخستین بار در همین منطقه به زمین آمده و زندگانی بشری را آغاز کرده است. [۲۷] او نیز در ریشه‌یابی لغات از بیکانوس قرن شانزدهمی دست کمی نداشت.

در مفهومی که «رلاند» از پژوهشهای پارسی درک می‌کرد، یک اشتباه تاریخی نهفته بود. در سخنرانی سال ۱۷۰۱ به موارد مختلفی اشاره می‌شد که در زبان پارسی به مثابه منبع و مرجع می‌توانستند مورد استفاده قرار بگیرند. «رلاند» براساس آشنایی‌اش با «لینگوا پرسیکا» مطالعه عهد عتیق - که پاره‌ای واژگان کهن پارسی در آن وجود داشت - را پیشنهاد می‌کرد. آثار تاریخی پارسی را برای مطالعه تاریخ ایران کهن و معاصر مناسب می‌دانست. همچنین جغرافیای خاورمیانه را برای مطالعه منابع پارسی ضروری می‌شمرد. معتقد بود که از این راه می‌توان بیش‌تر با دین زرتشت آشنا شد. آثار پارسی می‌توانند کمک بزرگی برای اصلاح خطاهای نویسندگان کلاسیک اروپا باشند.

«رلاند» در اثر مشهورش دین محمدی^{۴۱} که چهار سال بعد منتشر شد، مطالعه آثار نویسندگان مسلمان را به عنوان موردی ضروری و اساسی در بحث با مسلمانان مطرح می‌کند. در این مورد هم آشنایی با زبان پارسی بسی پر فایده بود:

«دین پارسیان - که تقریباً در همه آسیا عمومیت دارد و هم در بخش مهمی از افریقا و اروپا - شایسته است که توسط اروپاییان بهتر شناخته شود و آن اعتقاد قدیمی و مسخره در باره بربرها به کناری نهاده شود. اعتقادات مضحکی را به مسلمین نسبت می‌دهند که هرگز به خیالشان هم نرسیده است. روز به روز اینها را اعلام می‌کنند و به جوانهای زودباور می‌قبولانند. بسیاری در گفتگو با پارسیان پی برده‌اند که نباید اساس و انگیزه دفاع از دین ایشان را دست کم گرفت.» [۲۸]

مطالعه منابع اسلامی برای دانش‌پژوه وارسته‌ای چون «رلاند» نیز به مثابه مأموریتی مذهبی برای تبلیغ مسیحیت به حساب می‌آمد. او هلندی‌ها را سرزنش می‌کند که خطر سفر به خاور و آن سوی اقیانوس را می‌پذیرند تا اشیای گرانبها را به خانه‌شان بیاورند اما وظیفه‌شان را در برابر بشارت درباره مسیح نادیده می‌گیرند. او امکانات مناسب در تبلیغ مسیحیت را در ایران دوران صفوی می‌بیند و جدیت و کوشایی کاتولیک‌ها را در برابر شلی و وارفنگی «کالوینیست»‌های وطنی پیشنهاد می‌کند:

«در سرزمین پارسیان بیش از آنچه که اروپاییان فکر می‌کنند، مسیحی وجود دارد. در آنجا ارمنیان هستند که پادشاه ایران اجازه فعالیت مذهبی به آنان داده است. به نظر می‌آید که زندگی در آن مناطق برای مسیحیان بدون در نظر گرفتن تعلقشان به فرقه‌ها و آیین‌ها امن است؛ چیزی که متأسفانه بر اساس تجربه می‌دانیم که در اروپا همیشه امکان‌پذیر نیست. مسیحیان در شهر بزرگ شیراز مکانهای مقدس خودشان را دارند. میان مسلمانان درباره حقیقت دین مسیح تبلیغ می‌کنند و آزادانه آنان را به راه دین مسیح می‌آورند و تعمیدشان می‌دهند، به پزشکی اشتغال دارند و از آن طریق روح بیماران را با آموزش‌هایشان به خلوص می‌رسانند.» [۲۹]

این‌گونه دفاع «رلاند» از تبلیغ مذهبی، البته تأثیر چندان‌مفیدی بر پژوهشهای پارسی و خاورشناسی زمان خودش نداشت. در نیمه اول سده هجدهم، شرق‌شناسی در هلند (سرزمینهای

پایین دست) جهت دیگری درپیش گرفت. دانشمند اهل لیدن، «آلبرت شولتنس» (سحولتنس)^{۴۲} آموزش زبانهای شرقی را با محدود کردن آنها در مجموعه زبانهای سامی^{۴۳}، زبانهای مرتبط با کتاب عهد عتیق؛ نظم بخشید. زبان ترکی، - زبان تاتارهای آسیای مرکزی - و زبان پارسی، که می‌توانست اصل آنها را در زبان سکا‌های اروپا پیدا کند، بیرون از محدوده خاورشناسی «شولتنس» قرار گرفتند، زیرا اصل هر دو زبان به نظر او بیرون از خاورمیانه بود.

[۳۰]

این استدلال، البته به پیشرفتهای آینده زبان‌شناسی کمک می‌کرد، اما نتیجه این شد که توجه‌ها از پژوهش در زبانهای غیرسامی دور شد.

زبان فرهنگ پارس

تاریخ اولیه پژوهشهای پارسی در هلند، سرگذشت پیشگامی دانش‌پژوهان ما در این رشته است و شاید بدین خاطر بتوانیم به خود بیابیم و حتی احساسات شوینستی مان انگیزته شود. این پژوهشها فراز و نشیب‌هایی دارند که ما اکنون، به خاطر آشنایی بیشترمان، می‌توانیم با اشتیاق و لذت به آنها نگاه کنیم.

لازم نیست که بگوییم امروز دیگر برای استدلالها و دفاعیات «رلاند» در لزوم آموزش پارسی، جایی نمانده است و آن گونه نگاه کردن معنایش را از دست داده است. اکنون خوب می‌دانیم که زبان پارسی، زبانی بوده است که از زمان باستان، دستخوش تغییرات فراوان شده است. پارسی نوین در تحول زبان‌شناسی هند و اروپایی، مثل زبان هلندی، نقش اندکی داشته است. میان ایران باستان و تمدنی که به نام فرهنگ پارسی شناخته می‌شود، دره‌ای وجود دارد که علتش را باید در اسلامی شدن این کشور در سده هفتم میلادی جست. خلاف پندار «رلاند»، منابع پارسی، اطلاعات اندکی در باره تاریخ پیش از اسلام ایران و دین زرتشت را در بر دارند.

ارزش آموزش پارسی را باید در خود این زبان یافت. «لینگوآ پرسیکا» نه به مثابه یکی از بازماندگان زبانهای ایران باستان، که به عنوان یکی از بزرگترین زبانهای فرهنگ پس از اسلام باید ارزیابی شود. در قرن نهم میلادی، مسلمانان ایران در صدد برآمدند که زبان محاوره‌شان را بنویسند و زبان مسلط عربی را به کنار نهادند. در این زمان چند گونه‌ی فرهنگی در درون جهان اسلام به وجود آمد که زبان پارسی یکی از ابزار اساسی این تغییر و تحول به حساب می‌آید. با این حال، پیش از آن که ایران در سده شانزدهم شکل حکومتی یزدان‌سالاری شیعی (حکومت روحانیان) بگیرد، این چندگانگی به گونه قابل ملاحظه‌ای در زمینه‌های ادبیات، هنرها، مذہبها و نیز در تفکر سیاسی، مقامی بلند یافته بود. این مقام در ایران و حتی

در سرزمینهایی که به پارسی سخن می گفتند، محدود نشد. تأثیر فرهنگ پارسی به تمام سرزمینهای آسیایی که اسلام به آنجا راه یافته بود؛ گسترش یافت.

ایران شناسی دوران اسلامی، نه تنها به خاطر اهمیت تاریخی این دوران، بلکه به خاطر ارتباطش با زمانه ما از اهمیت خاصی برخوردار است. انقلاب و جنگ در خاورمیانه ایرانی - کردستان و افغانستان نیز باید از زمره آن به شمار آیند - توجه بسیاری از مردم غرب را به طور روزانه به آن منطقه جلب کرده است. رابطه ما با فرهنگ اسلامی از نو نقشی فعال یافته است. از اختلاف و دعوا میان مسیحیت و اسلام نمی گویم، بلکه بیشتر منظورم رابطه فرهنگ غرب با تمدن اسلامی است که می ترسد هویتش را از دست بدهد. استدلال «آدریان رلاند» درباره شناخت از طرف مقابل برای مشاجره در موارد اختلاف نظر، بی آن که در مثل مناقشه باشد، هنوز هم صدق می کند.

تذکر «رلاند» در باره خودبستگی دانش اروپایی، دیگر کهنه نشده است. جهان سالهای پایانی قرن بیستم، در جهان بینی اش خواستار یکپارچگی با فرهنگها و تمدنهای غیر غربی است اروپا در این لحظه، به شدت درگیر با مسائل خودش است. نیاز به آشنایی با تمدنهای غیر اروپایی نباید تحت الشعاع کنجکاوهای جهانگردان و یا جاذبه های مالی و سیاسی قرار گیرد. نیاز به کسب دانش برای روشنفکر غربی در دهه آخر سده استعمارزدایی، کمتر از نیاز او در آغاز عصر روشنگری نیست.

و کلام آخر این که: هشدار «رلاند» علیه سودمندگرایی کوتاه نظرانه، هنوز هم به قوت خود باقی است... ایران آرمانشهر نیست. فرهنگ ایران و گسترش آن را پس از ظهور اسلام نباید تنها در ظواهر آن جست. گرچه که خوش خیالی نیز مثل دل بستن به عالم غیب است. آموزش و پژوهشهای پارسی در غرب به رغم داشتن پیشینه ای به درازای بیش از چهار صد سال، هنوز نیز زمینه ناشناخته ای است که باید کشف شود.

۱. Libellus aureus
۲. Thomas More
۳. Utopia
۴. Ruy Gonzales de Clovijo
۵. Oxus
۶. Fârs
۷. Persis
۸. Lingua Persica
۹. Leiden
۱۰. Antwerpen
۱۱. Frans Van Raphelengen
۱۲. Franciscus Rophelingius

۱۳. Christoffel Plantijn
۱۴. Biblia Regia
۱۵. Pentateuch
۱۶. Jacob ben Joseph Tavus
۱۷. Mozes Hamon
۱۸. Schat der Nederduytscher spraken
۱۹. Brabant
۲۰. Joannes Goropius Becanus
۲۱. Origines
۲۲. Spiechel
۲۳. Twee spraack vande Nederduitsche Letterkunst
۲۴. Justus Lipsius
۲۵. Scaliger
۲۶. Chaldeeus
۲۷. Electa
۲۸. Bonaventura vulkanius
۲۹. Genesis
۳۰. Abraham van der Myl
۳۱. Lingua Belgica
۳۲. Marnix van sint - aldegonde
۳۳. Annaeus Ypeij
۳۴. Josephus Justus Scaliger
۳۵. Ignatius van Antiochië
۳۶. Lexicon persicum Fransisci Raphelengii
۳۷. Wilhelmina Juijbol
۳۸. Erpenius
۳۹. Warner
۴۰. Adriaan Reland
۴۱. De religione Mohammedica
۴۲. Albert Schultens
۴۳. Semitic

[۱] J.H. Lupton, *The Utopia of Sir Thomas More*, Oxford 1895, blz. 214 :
 "Suspitor enim eam gentem a graecis originem duxisse, propterea quod sermo illorum, caetere fere Persicus, non nulla Graeci sermonis vestigia servet in urbium et magistratuum vocabilis".

[۲] *Narrative of the Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo to the Court at Samarcand A.D. 1403-6*, ed. C.R. Markham, Londen 1859 (Hakluyt Society), blz. 118.

[۳] De Officina van Eliezer ben Gersom Soncino.

- [۴] Zie Al.Kohut, *Kritische Beleuchtung der persischen Pentateuch-Übersetzung des Jacob b. Joseph Tavus*, Leipzig/Heidelberg 1871.
- [۵] *Origines Antwerpianae, sive Cimmericorum becceselana*, Antwerpen 1569; zie L. van den Branden, *Het streven naar verheerlijking, zuivering en opbouw van het Nederlands in de 16e eeuw*, Gent 1956, blz. 43-47.
- [۶] *Leiden University in the Seventeenth Century: An Exchange of Learning*, Leiden 1975, blz. 398.
- [۷] K.Kooiman, *Twe-spraack vande Nederduitsche Letterkunst*, Groningen 1913, blz. LXXXVII.
- [۸] *Origines*, blz. 467 e.vv.
- [۹] De brief is bewaard in Petrus Burmannus, *Sylloge epistolarum a viris illustris scriptarum*, Leiden 1727, I, blz. 184.
- [۱۰] “.. ut videas, quantum habeant affinitatis Persae cum Cimmericis Becanicis”.
- [۱۱] Zie Burmannus, *loc.cit.*
- [۱۲] *Epistolarum selectarum quinque centuriae*, Paris 1602, ff. 258v-259v (d.d. 19 december 1598); *Epistolae selectae ... ad Belgas*, Antwerpen 1614, III, No. XLIV (d.d. 14 januari 1599, aan de Antwerpse stadsbestuurder Henrik Schott).
- [۱۳] *De litteris et lingua Getarum sive Gothorum*, Leiden 1597, blz. 87-88: Specimen linguae Persicae.
- [۱۴] *Lingua Belgica, sive de linguae illius communitate tum cum plerisque aliis, tum praesertim cum Latinâ, Graecâ, Persicâ*, Leiden 1612; zie i.h.b. blz.50-52: Caput XI: Summa. Catalogus vocum Belgis et Persis communitium.
- [۱۵] Zie J.Verdam, *Middelnederlandsch Handwoordenboek*, bewerkt door C.H. Ebbinghe Wubben, 's-Gravenhage 1932.
- [۱۶] Deze conclusie is getrokken door Bertrand Hemmerdinger (*Indogermanische Forschungen* 76, 1971, blz. 20-21) en R.E. Emmerick (in: R.N. Frye, *Neue Methodologie in der Iranistik*, Wiesbaden 1974, blz. 49-56), die beiden slechts over een beperkte kennis van het hier behandelde materiaal beschikten.
- [۱۷] *Beknopte Geschiedenis der Nederlandsche tale*, 2 delen, Groningen 1812-1832, i.h.b. dl.1, blz. 49-53 en dl.2, blz. 26-31. Vanaf de 17de eeuw bestond ook in Duitsland belangstelling voor de verwantschap met het Perzisch; zie Wilhelm Streitberg, *Indogermanische Forschungen* 35, 1915, blz. 182-96.

- [١٨] Cod.Or. 2019. De signatuur op fol. 63b luidt: Finis lexicī Persici. Josephus Scaliger manu mea scripsi. Absolutum XII Kal.Octobris Juliani M D CVII. Gratia tibi Domine Iesu. Op fol. 64a-b volgt een Fragmentum grammaticae Persicae, bestaande uit een lijst werkwoorden met hun Turkse equivalenten.
- [١٩] In Cod. Or. 2019 bevindt zich tussen ff. 57 en 58 een briefomslag met de adressering "A Monsieur / Monsieur de la Scala / A Touffou", dat aan beide zijden gebruikt is voor het maken van lexicale en grammaticale notities over het Perzisch. Touffou was een kasteel in de buurt van Poitiers waar Scaliger voor zijn komst naar Leiden vaak verbleef. Een onvoltooide versie van het lexicon komt voor in Cod.Scal. No. 57, ff. 50a-25a.
- [٢٠] Zie de brieven Nos. CXLVI (d.d. 11 februari 1600) en CCXXVIII (d.d. 23 september 1606) in Joseph Scaliger, *Epistolae*, Leiden 1627.
- [٢١] Utrecht 1931. Niettegenstaande de titel bevat het werk veel gegevens betreffende de studie van andere Oosterse talen dan het Arabisch.
- [٢٢] *Rudimenta linguae Persicae*, Leiden 1639; hierin is opgenomen het begin van het boek Genesis in de vertaling van Rabbi Tāvus, getranscribeerd naar het Arabische schrift.
- [٢٣] *Dictionarium persico-latinum*, posthuum gepubliceerd door Edm. Castelus in *Lexicon heptaglotton ... et Persicum separatim*, Londen 1669.
- [٢٤] *Musladini Sadi Rosarium politicum*, Amsterdam 1651.
- [٢٥] *Oratio pro lingua Persica et cognatis literis orientalibus*, Utrecht 1701, 37 blz.
- [٢٦] *Op.cit.*, blz. 7.
- [٢٧] "De situ paradisi terrestris", in *Dissertationum miscellanearum Pars prima*, Utrecht 1706.
- [٢٨] *Oratio*, blz. 13-14.
- [٢٩] *Oratio*, blz. 14-15.
- [٣٠] *Originum Hebraearum Tomus secundus*, Leiden 1738, Praefatio, blz. 15-17; zie ook J. Nat, *De studie van de Oostersche talen in Nederland in de 18e en 19e eeuw*, Purmerend 1929, blz. 48.